



۵ لایق شهادت نبودم

این رزمنده قدیمی و فعال که این روزها در دفتر بیمه مشغول به کار است با بیش از چهارصد روز سابقه حضور در مناطق مختلف و عملیات های جنگی به قول خودش حتی یک بار هم دچار مجروحیت نشد، با اینکه چندباری تا چند قدمی مرگ رفت. او می گوید: دوبار بچه ها فکر کرده بودند من شهید شده ام. در یکی از عملیات های منطقه غرب که همراه تعدادی از رزمندگان ها برای فتح قله رفته بودیم، برف زیادی آمده بود و تا کمر می رسید. با شلیک تیربارچی عراقی از بالای کوه، زمین گیر شده بودیم. تعدادی از بچه ها شهید شدند. در آن سرمای استخوان سوز شب، از بچه ها جدا افتادم و اشهدم را خواندم. اما بعد از دو شبانه روز به نیروهای خودی رسیدم و همه از زنده بودنم تعجب کردند. در اتفاقی دیگر که من و چند نفر دیگر از رزمندگان ها داخل سنگر بودیم، گلوله توپی داخل سنگر افتاد و سنگر منفجر و همه بچه ها شهید شدند. نفر کناری من، نصف سرش رفته بود، اما من بدون حتی یک زخم زنده و سالم از زیر آوار بیرون آمدم. لایق شهادت نبودم.

۶ ارزش های واقعی برای خانواده

دفاع از وطن، بهترین ارزش است و قابل قیاس با چیزی نیست. عسکری در این باره خاطره ای را تعریف می کند و می گوید: من پنج دختر و سه پسر دارم که یکی از آن ها در زمان کرونا فوت کرد. در زمان خواستگاری دخترانم، مهم ترین معیارم این بود که اگر خواستار در زمان جنگ تحمیلی سن و توان جنگیدن را داشته و به جبهه نرفته، جواب منفی است. خوشبختانه یکی از داماد هایم مجروح جنگی و فرزند شهید است و من به بودنش افتخار می کنم. ارزش های واقعی این ها هستند، نه پول، مقام و زیبایی.

۴ نشستن پشت فرمان آمبولانس جبهه

عسکری مقدسیان، تنها بازمانده از بین سه فرزند خانواده مقدسیان، سابقه حضور در تعدادی از عملیات های مهم دوران جنگ تحمیلی مثل بدر و خیبر را دارد و اتفاقات و وقایع بسیاری را با چشم خود دیده است. او جزو اولین گروه های مشهودی بوده که در مناطق جنگی حضور یافته است. می گوید: در اولین روزهای شروع جنگ برای رفتن به جبهه ثبت نام کردم. یکی دو هفته ای بود که برای اعزام به مرکز بسیج در خیابان نخریسی می رفتم. به دلایلی اعزام انجام نشد. سرانجام حدود چهل روز بعد از شروع جنگ با قطار راهی اهواز شدم. این رزمنده قدیمی به دلیل مقاومت و استقامتی که در جبهه از خود نشان داده بود، بارها مورد تشویق فرماندهان قرار گرفت. او یکی از این همین موقعیت های سخت جنگی را تعریف می کند و می گوید: در جریان عملیات بدر، پای خمپاره انداز بودم. به مدت سه ساعت مداوم، کمک خمپاره اندازها به من گلوله می دادند و من می گذاشتم و شلیک می کردم. در این مدت به دلیل صدای زیاد گلوله ها، سه کمک خمپاره انداز جای خودشان را عوض کردند، اما من جای خودم ایستاده بودم. یادم است شب که اوضاع آرام شد، فرمانده به سراغم آمد و بعد از تشکر گفت: «چیزی لازم نداری؟» گفتم: «چند قرص سردرد بدهید که سرم آرامش پیدا کند». مقدسیان در طول چند سال حضور در مناطق جنگی، در قسمت های مختلف خدمت کرد و مدتی هم راننده آمبولانس بود. او با ذکر خاطره ای در این باره می گوید: سال ۱۳۶۲ در منطقه مهاپاد، فرمی به ما دادند و از ما خواستند که اگر مهارتی داریم، بنویسیم. من نوشتم رانندگی بلد ام. بعد از آن، فرمانده گردان به من گفت: «باید بروی و آمبولانس تحویل بگیری». گفتم: «من برای رزمندگی و جنگیدن آمده ام، نه رانندگی». فرمانده گفت: «حتما بین راه که آمدی، در مسیر، آمبولانس های سوخته و تکه پاره رادیو و ترسیده ای». من که پیش از این تصور می کردم رانندگی آمبولانس کار سختی نیست، گفتم: «هرکاری بگوید، انجام می دهم».